هو العلیم

دیدگاه اولیای الهی نسبت به مسائل مرجعیت

و اهمیت پرهیز از احساس تکلیف کاذب

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس‌الله‌سرّه

[بسم الله الرّحمٰن الرّحیم]

... آن موقع مرحوم آقا [علامه طهرانی] به ما گفته بودند: «بروید قم.» [و ما هم] قم بودیم. در یکی از این سفرهای که مشهد می‌رفتیم؛ رفتیم پیش [یکی از رفقا] صحبت قم شد و ایشان با ما خیلی شوخی داشت. [رفیق ما] گفت: «پس رسالهٔ عملیهٔ شما چه شده؟! شما مدتی است که قم رفته‌اید و رساله هم ندارید!»

گفتم: «آقا، خیلی جلوتر از ما در صف هستند! ما آخر صف هستیم.»

گفتند: «نه آقا! نه آقا! از شما گذشته! برو حقّت را بگیر!»

تفاوت ادراک اولیای الهی با دیگران در پذیرش مسئولیت

آدم واقعاً [وقتی] به اوضاعِ حال و جریانات [امروز] و به آنچه که سابقی‌ها بودند نگاه می‌کند، [می‌بیند که] واقعاً چقدر [تفاوت وجود دارد]! اصلاً تفاوت به‌نحوی است که قابل تصوّر نیست. انسان می‌خواهد بگوید چقدر [تفاوت وجود دارد]؟! از مشرق تا مغرب؟! اینکه دیگر چیزی نیست؛ مشرق تا مغرب [که چیزی نیست]! از زمین تا آسمان؟! چیزی نیست [که]! مثل آن چیزی که سید احمد [کربلایی] فکر می‌کرد: «اگر جهنم رفتن واجب کفایی باشد، مَن‌به‌الکفایه هست که برود! نوبت به ما نمی‌رسد!»

به این آقا سید احمد کربلایی که او را أعلَم از علما می‌دانستند، بیاید یک‌چنین حرفی بزند! این [شخص] برای خودش از تقلید و مرجعیت واقعاً چه تصوری دارد که چنین مسئله‌ای را می‌گوید! و [اینکه] چطور نمی‌خواهد آن آزادی خودش را از دست بدهد؛ این خیلی مهم است. این چه ادراکی از آزادی داشته؟ [چه ادراکی] از فراغ بال داشته؟ [چه ادراکی] از آثاری که بر این آزادی مترتّب است [داشته است]؟! بالأخره انسان یک تصوّری باید بکند. عقلی که بقیه داشتند، اینها هم داشتند. اگر بیشتر نداشتند، دیگر کمتر از بقیه که نداشتند. ولی اینها چه درکی داشتند که این مسائل را مانع و حاجز می‌دیدند؛ به نحوی که تصوّرش آنها را مضطرب و مشوّش می‌کرد!

اضطرابِ علامه طهرانی از انتصاب برای یک منصب حکومتی

وقتی که مرحوم آقا [علامه طهرانی] می‌فرمودند: «بعد از انقلاب [وقتی] می‌خواستند ما را دبیر شورای نگهبان کنند، من تا دو شبانه‌روز خوابم نبرد.» خودشان به من فرمودند: «تا دو شبانه‌روز [خوابم نبرد]!» صبح ساعت دَه یک بنده‌خدایی زیدی به ایشان تلفن کرده بود [و] این مسئله را گفت که: «در فلان‌جا الآن جلسه است؛ برای اینکه راجع به مسئلهٔ [دبیر شورای نگهبان] تصمیم گیری کنند و شما مطرح هستید؛ یعنی می‌خواستم به شما بگویم الآن.» که ایشان گفتند: «وقتی که من شنیدم تا دو شبانه‌روز خوابم نبرد» ـ ببخشید

یک شبانه‌روز ـ [گفت: «وقتی این را شنیدم،] یک شب خوابم نبرد و مضطرب بودم.» و حالا یک عبارتی گفتند که شاید درست نباشد من بگویم! با خدای خودشان یک حرفی زده بودند. و بعد می‌گفتند که فردا صبح که من داشتم می‌رفتم ـ مثل اینکه داشتند با تاکسی می‌رفتند؛ با یک شخص دیگر؛ ماشین نبود ـ راننده گفت: «آقا، شما اطلاع دارید که دبیر شورای نگهبان که شد؟» گفتم: «نه!» گفت: «آقای لطف الله صافی را انتخاب کردند.» بله، ایشان می‌گفتند [که] آنجا من گفتم: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَذۡهَبَ عَنَّا ٱلۡحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُور شَكُورٌ ٱلَّذِيٓ أَحَلَّنَا دَارَ ٱلۡمُقَامَةِ مِن فَضۡلِهِۦ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَب وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوب﴾.

این همان است؛ این همان مَن‌به‌الکفایه است. این عبارت همان است. خیلی عجیب است. حافظ وقتی که می‌گوید:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان *** قال و مَقال عالمی می‌کشم از برای تو

او هم همین را دارد می‌گوید؛ همه در یک خط [قرار دارند]؛ همه یک ادراک را کرده‌اند؛ همه برایشان یک فهم حاصل شده.

مرزِ باریک میان حجت شرعی و توهم تکلیف

نه‌اینکه بخواهند از مسئولیت فرار کنند؛ از مسئولیت فرار کردن هنر نیست. [اینکه] آدم به او مسئولیت بدهد و طرف کنار بکشد و بنشیند همه را بیربیر نگاه کند و بگوید: «ها! من جاخالی دادم!» این هنر نیست؛ این ضعف است! [این] یک نوع اظهار ضعف است. نه! [منظور] این است که انسان بر خودش مسئولیت کاذب ایجاد بکند؛ تکلیف کاذب ایجاد بکند. مسئولیت کاذب؛ یعنی مسئولیتی که خدا به [عهده] او نگذاشته و این [شخص] تصوّر بکند که مسئول است. تصوّر بکند [و] برای خودش [این تکلیف کاذب را] بگذارد. [مگر] نمی‌گویند؟! می‌گویند: «ما دیدیم بار زمین می‌ماند آمدیم برداشتیم!» از کجا دیدید زمین می‌ماند؟! چه کسی به توگفت؟! به تو وحی شد؟! جبرئیل پر زد آمد به تو گفت که این بار را بردار وإلّا زمین می‌ماند، آفتاب می‌خورد، خیس می‌شود و می‌پوسد؟! هان؟! یا [می‌گویند:] «اگر ما این مرجعیت را قبول نمی‌کردیم، مردم می‌رفتند...!» اصلاً به توچه ربطی دارد؟! بگذار بروند. مردم نماز و روزه‌شان را که منتظر تو نبودند! منتظر تو نبودند که بخوانند! تو از کجا این را درک کردی؟! آدم باید در درکش مستند و حجّت داشته باشد. درکی که می‌کند حجّت داشته باشد. [می‌گوید:] «من خیال کردم!» خب شاید خیال شما بیخود بوده! [اگر] از حجّت شرعی به این مطلب رسیدی، بسیار خوب؛ اشکال ندارد. حجّت شرعی هم چیست؟ یا قطع است یا انکشاف از باطن است. یکی از این دو تا است دیگر. انسان [باید] قطع پیدا کند به این که الآن تکلیف به [عهدهٔ] اوست و به او تعلّق گرفته. یا از راه باطن که آن هم حجّت است. حضرت پیغام می‌دادند یا در حالی برای او منکشف می‌کردند که باز انکشاف حضرتِ در حال هم [باید] مستند شرعی داشته باشد؛ چون ممکن است شیطان تمثّل کند! شیطان! این‌همه افراد [هستند که شیطان برای آنها تمثّل کرده است]؛ الآن بنده خودم افرادی را می‌شناسم (همین

الآن اطلاع دارم) که طبق دستور حضرت، دارند عمل حرام انجام می‌دهند! طبق دستور! می‌گوید: «من دستور دارم!» عمل حرام است دیگر! آن حرامی که دیگر حرام رسالهٔ عملیه‌ای [است]! دیگر از این واضح‌تر؟! خب این حضرت است یا شیطان است [که از آن دستور می‌گیرد]؟! شیطان است [که] تمثّل می‌کند. این جا باید مایز باشد، فارق باشد و بتواند تشخیص بدهد.

این صورتِ منکشفه، صورت شیطانی است! صورت رحمانی نیست. خب ما مسئله را فرض بر این می‌گذاریم [که] صورت، صورت رحمانی بوده و حضرت این مسئله را گفته‌اند؛ بسیار خوب، تمام شد؛ خود ایشان هم پشتش را دارد؛ [یعنی] اگر او گفته، پشتش را هم دارد. وإلّا [اینکه بگوییم:] «من خیال می کنم و به نظرم رسیده است!» [باید گفت:] ما چه کسی هستیم که خیال کنیم و به نظرمان برسد؟! و فلان بکند؟! اگر به نظر شما برسد، الآن چطور به نظر شما نرسیده که بلند شوید بروید کار کنید؟! این فقرایی که دور نیروگاه و بالا و [پایین آن] زندگی می‌کنند، بروید صبح تا شب کار کنید، بعد بلند شوید پولتان را بروید به اینها بدهید. ها! چطور اینجا این به نظرتان نمی‌رسد؟! ها؟! چون زحمت دارد؟! صبح تا شب آدم [کار بکند] خیلی زحمت دارد؟! زور می‌برد ها؟! [فقط] بعضی‌ها پیدا می‌شوند مثل [حضرت] علی [علیه‌السلام] صبح تا شب کار می‌کند و بیل می‌زند و چاه می‌کند و قنات راه می‌اندازد و بعد هم وقف فقرا می‌کند! خب اینها از مُستَثنیات هستند. آدم صبح تا شب کار کند و بعد بگوید: «حالا بلند شو برو بده به آنها!» خیلی زور می‌برد.

ولی نمی‌دانم این مرجعیت چطور است که کار نکرده «به ذهنم می‌رسد»، کار نکرده مرجعیت و ولایت [را می‌پذیرند]؟! ولایت هم مسئله‌اش همین‌طور است دیگر. [می‌گویند:] «اگر ولایت را قبول نکنیم، خلافت [را قبول نکنیم،] سلوک همه عقب می‌افتد! بار همه روی زمین می‌ماند، ذکرها همه باطل می‌شود، حال‌ها همه از بین می‌رود!» ها! چطور بیل زدن این حرف‌ها را ندارد؟! یا اینکه فرض کنید یک فرش خانه‌ات را بردار ببر بده به فلان جا! فلانی فقیر است دیگر، بلند شو برو بده! دو دانگ خانه‌ات را برو بده دیگر! بفروش؛ طوری نیست. [چرا] این چیزها به فکر آدم نمی‌آید؟! بار زمین نمی‌ماند. قضیه این است.

فرار از مرجعیت در سیرهٔ علمای ربانی

اینجاست که [از امام صادق علیه‌السلام] روایت شده: «**فِرَّ مِنَ الفُتیا فرارَکَ مِنَ الأسَد**.[1] "[از فتوا فرار کن مثل اینکه از شیر فرار می‌کنی!]"» اینها همان کسانی هستند که مطلب امام صادق علیه‌السلام را فهمیدند. ما نفهمیدیم؛ یک چیزی برداشت [کردیم! البته] اگر هم تا حدودی برداشت [کرده باشیم،] آن برداشت ما هم از همین حرف‌های اینهاست نه آنهایی که مطرح است؛ همین چند نفری که اینها به مطلب رسیده‌اند. این [فرد]

[1] بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۶۰.

«**فِرَّ مِنَ الفُتیا**»را می‌فهمد؛ حافظ می‌فهمد، آقا سید احمد کربلایی می‌فهمد، [حضرت آیةالله] قاضی می‌فهمد؛ اینها کلام امام صادق را درک کرده‌اند. و اینها می‌دانند [که اگر این مسؤلیت را بپذیرند،] از کیسهٔ آدم چه می‌رود و چه خسارتی متوجّه می‌شود [که حضرت می‌فرمایند]: «مثل اینکه از اسد فرار کنی!» حضرت نمی‌گویند که: «از فُتیا کناره بگیر [و] فتوی نده!» حضرت می‌گوید: «مثل اینکه از شیر فرار [می‌کنی، از فتوی فرار کن!]» یعنی اگر صریح‌تر، بلیغ‌تر و رساتر از این مثالی بود، حضرت آن را می‌گفت دیگر. [می‌گوید:] «از شیر چطور فرار می‌کنی؟ [از فتوی همانگونه فرار کن!]» یک پنجه می‌اندازد بالا و پایینت را یکی می‌کند! این [شیر] که دیگر شوخی ندارد. [می‌گوید:] «این‌طوری فرار کن.» خدا آقا میرزا تقی شیرازی را رحمت کند؛ آدم با صفا و از هوی گذشته‌ای بود. او هم می‌دانست مردم را به چه کسی حواله بدهد. مرحوم آقا در اول توحید علمی و عینی دارند. وقتی سید احمد، کلام آقا میرزای تقی شیرازی [را می‌شنود] به هم می‌ریزد! آنچنان که اصلاً نمی‌تواند صحبت کند! وقتی که این قضیه را آقا سید... داشت برای مرحوم آقا [علامه طهرانی] تعریف می‌کرد، من [آنجا] بودم. می‌گفتند: «وقتی که می‌خواست برای آقا سید ابوالقاسم‌خوانساری بگوید، نمی‌دانست از کجا شروع کند! که این وقتی که آقا سید ابوالقاسم دید وضع ایشان این طور است، بلند شد رفت یک قلیانی چاق کرد و برداشت چایی آورد و گفت: "آقا، این چه هست [که شما را تا این حد ناراحت کرده؟!] چه قضیهٔ اتفاقی افتاده؟" نمی‌توانست حرفش را بزند! این قدر به هم ریخته بود و وضعش [بد] بود! [می‌گفت:] "آقا دارد افراد را به من مراجعه می‌کند! چنین حقّهایی را از کجا برداشته آورده؟! فلان کرده!"» ببینید! تا فهمید، مسئله [را] قطع کرد؛ قطعش کرد [تا] جلو نیاید و صدایش در نیاید؛ مبادا فردا دوباره به یکی دیگر بگوید؛ مبادا پس فردا دوباره برود به یکی دیگر بگوید؛ صاف قطعش کرد؛ آن هم با این حدّت که: «فردا با جدّ من طرف هستی! حواست باشد!» آن هم خب، آقا میرزا تقی هم می‌دانست دیگر بابا؛ [اینکه] این بیخود نمی‌گوید؛ یک چیزی هست که می‌گوید. [لذا] ترسید! ایشان هم جا زد خلاصه. حالا چه کسی؟ آقا میرزا تقی! که اصلاً یک ناخنش دیگر پیدا نخواهد شد! آنها. ناخنش [دیگر] پیدا نخواهد شد.

تفاوت سیرهٔ عملی بزرگانی چون مرحوم قاضی با سایر افراد

حالا نگاه می‌کنی تکالُب[1] بر دنیاست آقا! این حرف‌ها شده تکالُب بر متاع، [تکالُب] بر جیفه! من این مطالبی که می‌گویم، از خود نمی‌گویم ها! تعبیراتی است که از بزرگان شنیدم، دارم به شما می‌گویم؛ یعنی تبدیل به جیفه شده است. از کجا به کجا [رسیدیم]! لذاست [که] می‌گویم [اگر] بگوییم «بین مشرق و مغرب»، اصلاً تعبیر نارسایی است. «بین زمین و آسمان» [تعبیر نارسایی است]. [بلکه] اصلاً فرق بین مردار و حی [است].

[1] لغت‌نامهٔ دهخدا: «شدید شدن حرص مردم بر دنیا چنانکه سگان را.»

بگوییم فرق این [است؛ یعنی] بین مردار متعفّن و موجود حی زنده.

اینها چیزهایی است که [بزرگان] اینها را برای ما نوشته‌اند. وإلّا قبلی‌ها خب انجام دادند و رفتند دیگر! قبلی‌ها خب کار خودشان را کردند. لذا مرحوم آقا هم نوشته‌اند که اینها برای ما عبرت است و ما باید بدانیم؛ وضعیت را بدانیم. آن‌وقت ما باید ببینیم که در همین مجامع علمی و حوزه‌های علمی که افراد آنچنانی بودند، افرادی هم سر و پا افتاده مثل مرحوم قاضی، مثل شاگردانش و علامه طباطبایی‌ها، مثل آقا شیخ محمّد تقی آملی‌ها، مثل بزرگانی [چون] آقا سید حسن مسقطی‌ها و آقا سید احمد کشمیری‌ها [هم بودند]. اینها سرشان را پایین می‌انداختند و می‌آمدند و می‌رفتند. کار خودشان را هم در همین اوضاع و احوال می‌کردند. به کسی هم کاری نداشتند. همین مرحوم قاضی مگر درس خارج نداشت؟! درس خارج فقه داشت. آدمی نبودند که بروند بنشینند کنار و فقط نگاه کنند، نه! درس خارج داشت. صاف می‌گفت: «هر که هم می‌آید، بیاید بسم اللّه!» این‌طوری نبودند که راه ندهند و در را ببندند و قضیه یواشکی و فلان [بوده] باشد. [نکته اینجاست که] کسی نمی‌آمد، خب به جهنم! نیاید! [مرحوم قاضی] می‌آمد و آن فقهی را که امام صادق علیه‌السلام در مدینه درس می‌داد، در نجف می‌گفت؛ آن فقه را می‌آمد می‌گفت. آن فقهی را که امام صادق و امام باقر می‌گفت را می‌آمد برای چه کسی [می‌گفت]؟ برای چند نفری که در آن جا بودند. می‌گفتند [که] آقا فقه می‌خواهیم بشنویم حالا این [فقه.] این روش ایشان [بود] و آن را هم ما از پای منقل نیاورده‌ایم! پدرمان درآمده! از بقیه هم بیشتر کار کردیم و یک جاهای دیگر هم اطلاع پیدا کردیم بسیار خوب؛ حالا نتیجه‌اش این چیزها و این کیفیت و این مسئله است. و بعد همان‌ها منتقل می‌شود به علاّمه طباطبایی‌ها و همان‌ها منتقل می‌شود به مرحوم آقا و اینها. لذا ما احساس می‌کنیم که آنجا یک خبرهایی دیگر است؛ وإلا بقیهٔ جاها را آدم نگاه می‌کند واقعاً [تعجب می‌کند].

تأسف از رویکرد ناپسند مواجهه با مخالف در جوامع علمی

من اصلاً نمی‌دانم چه‌جوری شدم؛ اصلاً نمی‌توانم [تحمل کنم]. حالم یک جوری می‌شود. چندی پیش بود یک بنده خدایی برای من یک چیزی آورد؛ صحبت بعضی‌ها را آورد. از آن اول که نگاه کردیم، [دیدیم] اُه اُه اُه! چه بساطی است! چه طرز صحبت کردن است! تعجب کردم. خیلی تفاوت بود.

[...] نتیجهٔ اینها همین مسائل است. همین حرف‌هاست. نگاه کنید ببینید [با] همین صدرالمتألهین [چگونه برخورد می‌کردند!] این واقعاً چقدر روش ناپسند و زشتی باید باشد که یک حکیم باید بلند شود از قم به کهک برود و به‌خاطر حرف و نقل و تکفیر و سّب و این چیزها [با ایشان این‌گونه برخورد شود]. خب بابا، بنشینید حرف بزنید! بنشینید با او بحث کنید! خب این که دیگر... خیلی واقعاً طریقه، طریقهٔ زشتی تا به‌حال همین‌طور بوده، و هست ها! و این مسئله همین‌طور هست؛ نه تنها در اینجا، [بلکه] در هر جایی این

قضیه هست. نه تنها فقط در این حوزه و این چیزها [در همهٔ جاها همین‌طور است]. این چیزهایی هم که ما می‌دیدیم. [مثلاً وقتی] طرف یک عقیده‌ای برخلاف عقیدهٔ انسان دارد، دلیلی ندارد به او سلام نکنند. برای چه [سلام نکنند]؟! اعتنا نکنند؟! اخم کنند؟! فلان؟! واقعاً خیلی جای تأسف است که کارهایی که مردم عادی نمی کنند، ما داریم انجام می‌دهیم.

اللّهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد